

فصلنامه تاریخ اسلام

سال هشتم، تابستان ۱۳۸۶، شماره مسلسل ۳۰، ص ۱۰۷ - ۱۳۱

علل اقتصادی ناخشنودی بومیان شمال آفریقا از والیان عرب (در قرن اول و دوم هجری)

دکتر رضا کردی*

برپایی شورش‌ها و حرکت‌های مسلحانه بر ضد حکمرانان عرب در شمال آفریقا از هنگام فتح، معلول عوامل مختلف بوده، از جمله می‌توان به زمینه‌ها و ریشه‌های اقتصادی این جنبش‌ها اشاره کرد. بخشی از آنچه تحت عنوان ریشه‌های اقتصادی مورد بحث قرار می‌گیرد به انگیزه‌ها و عوامل روانی و بخشی دیگر به عوامل اجتماعی مربوط می‌شود. عامل روانی آن عبارت بود از خشم بومیان این سرزمین از مهاجرت اعراب افزون طلب و نوع رفتار مهاجران با بومیان. ریشه‌های اجتماعی شورش‌ها نیز به گسترش شهرنشینی و افزایش حس غنیمت‌جویی مربوط می‌شود که غالباً ناشی از فقر مالی بود.

واژه‌های کلیدی: شمال آفریقا، عصر والیان، مهاجرت اعراب، شهرسازی، تاریخ اقتصادی.

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد زرنند کرمان

مقدمه

فتح شمال آفریقا به دست اعراب مسلمان از سال ۲۳ تا ۹۳ هـ / ۶۴۳ - ۷۱۱ م) صورت گرفت و در طی این مدت حاکمیت خلفای عرب بر این سرزمین‌ها با افت و خیزهایی همراه بود. پس از پایان دوره فتوحات نیز استقرار حاکمیت عرب بر آن سرزمین چندان دوام نیافت و با گسترش شورش‌ها زمینه شکل‌گیری حکومت‌های نیمه مستقل و مستقل در آن جا فراهم شد. این شورش‌ها قطعاً زمینه‌ها و علل سیاسی، اجتماعی، فکری و دینی داشت.

در این پژوهش، این سؤال اساسی مطرح است که آیا علل و انگیزه‌های مشخص مالی و اقتصادی نیز که زمینه‌ساز گسترش مخالفت با خلفای عرب شده باشد وجود داشته است؟ در این صورت، این علل و انگیزه‌ها کدام و تأثیر هر یک چه میزان است؟ چه منافع درازمدت اقتصادی از رهگذر تشکیل دولت‌های مستقل عاید بربرها می‌شده و انگیزه‌های نیرومندی برای برپایی آنها به وجود می‌آورده است؟ برای پاسخ به این پرسش‌ها منابع موجود بررسی شده که بر اساس نتایج حاصل از آن، علل و انگیزه‌های اقتصادی قیام بربرها عبارتند از:

انگیزه‌های روانی قیام بربرها علیه والیان عرب

۱. خشم از مهاجرت تدریجی قبایل عرب

مهم‌ترین عامل روانی قیام بربرها علیه والیان عرب، خشم بومیان بربر از مهاجرت تدریجی قبایل عرب بود. از آغاز فتح شمال آفریقا به دست اعراب، روند تدریجی مهاجرت قبایل عرب به این سرزمین و تصاحب سرزمین‌های بومیان آغاز گردید. در سال‌های آغازین پس از فتح افریقایه و مغرب، همه جنگجویان عرب حاضر به ماندن در سرزمین‌های فتح شده نبودند. از کارهای تشویقی والیان در سده‌های اول و دوم هجری برای استقرار سپاهیان عرب در منطقه، واگذاری اراضی زمین‌داران رومی به آنها بود. به گفته ابن‌عبدالحمک، تا زمان ابوالمهاجر (حک ۵۵ - ۶۲ ق / ۶۷۴ - ۶۸۱ م) مسلمانان از مصر برای جنگ به افریقایه می‌رفتند و باز می‌گشتند.^۱ بدین ترتیب باید گفت: تغییرات به وجود

آمده در ترکیب طبقاتی شمال آفریقا پس از اسلام روندی تدریجی و کند داشت. در دهه‌های آغازین فتوحات، رومیان جای خود را به فاتحان عرب دادند که در رأس حاکمیت یا در خدمت حکومت بودند. عرب‌ها که به دو دسته مضر و یمانی تقسیم می‌شدند امتیازات و مزایای مالکان رومی را به خود اختصاص دادند.^۲ طی چند سده پس از فتوحات اسلام در مغرب، گروه‌های گسترده‌ای از اعراب به آن نواحی مهاجرت کردند. مورخان عرب، آمارهای مبالغه‌آمیزی برای مهاجرت اعراب به آفریقه و مغرب ارائه کرده‌اند. آنها می‌گویند در دوره خلافت بنی‌امیه، ۱۵۰ هزار نفر از اعراب و شرقیان به مغرب و اندلس آمدند که حدود چهل هزار نفر در اندلس و بقیه در حوالی قیروان و دیگر شهرهای بزرگ آفریقه و مغرب ساکن شدند. روایت شده است لشکری که عثمان برای حمله به آفریقه فرستاد حدود هشتاد هزار نفر از اعراب بودند.^۳

گفتنی است که یکی از سیاست‌های زمامداران عرب مسلمان برای تثبیت پایه‌های اقتدار خود در سرزمین‌های فتح شده، اسکان قبایلی از اعراب در این سرزمین بوده است. در شمال آفریقا عواملی چند، موجب تقویت این سیاست شد:

۱. دوری این سرزمین از مراکز سکونت قبایل عرب؛

این عامل، بازگشت مهاجران مهاجم را با دشواری مواجه می‌ساخت و تحمل رنج سفری که منجر به بازگشت به سرزمینی می‌شد که چندان جاذبه‌ای نداشت، دشوار می‌ساخت.

۲. بدوی و مهاجر بودن ذاتی اعراب؛

به همین علت، برای آنها تفاوتی نداشت که این نحوه زندگی را در جزیره‌العرب دنبال

کنند یا در خراسان و آفریقه.

۳. مهاجرت قبیله‌ای.

عامل تمایل بازگشت افراد مهاجر به موطن اصلی خود غالباً نه تعلق خاطر به سرزمین و خاک، بلکه علاقه‌مندی به ایل و تبار بود. بدیهی است در صورتی که مهاجرت به جای

داشتن جنبه فردی، گستره قبیله‌ای پیدا کند، انگیزه بازگشت کاهش می‌یابد، به ویژه اگر وضع آنگونه باشد که مهاجران در سرزمین جدید، امکان مالکیت زمین‌هایی را به دست آورند که در میهن اصلی خود هرگز بدان دست پیدا نمی‌کنند. در فتح مغرب و افریقه، در بسیاری موارد عرب‌ها مالک زمین‌های فتح شده می‌شدند و گاه برای خود دولت‌هایی کوچک، خودمختار و فتودال به وجود می‌آوردند و گاه ممکن بود برخی قبایل بربر را از خود خشنود یا ناخشنود سازند، برای مثال در نخستین اعزام نیرو به مغرب در روزگار ولید-بن عبدالملک یکی از عرب‌های یمن به نام صالح بن منصور حمیری، یک آبادی به نام «نکور» را به نام خود فتح کرد و ولیدبن عبدالملک نیز در سال ۹۱ ق/ ۷۰۹ م. آن شهر را به تیول او داد.

صالح در همان جا اقامت گزید و نسلش در آن جا بسیار شد. قبایل غماره و صنهاجه بر گرد او اجتماع کردند و اسلام در میان آنها انتشار یافت.^۴ سپس به گفته ابن خلدون، «شرایع و تکالیف اسلامی» و شاید هم تکالیفی که اعراب بر دوش آنها می‌انداختند بر ایشان سنگین و گران آمد. لذا از اطاعت عرب سرپیچی کردند و صالح را بیرون راندند و مردی از نوزه معروف به رندی را بر خود والی قرار دادند؛ سپس پشیمان شدند و صالح را باز گرداندند. این دولت کوچک خانوادگی تا روزگار عباسیان پایدار بود.^۵

در این که بخش قابل توجهی از افراد قبایل بومی شمال آفریقا از روند رو به افزایش مهاجرت اعراب، ناخشنود بوده‌اند تردیدی وجود ندارد و برخی گزارش‌های تاریخی آن را تأیید می‌کند. به گفته ابن سلام، ابوالخطاب معافری یکی از رهبران خوارج اباهنی و عمال او عرب‌های مهاجر را از شهرها و آبادی‌های نوینیا نظیر سرت و قصور حسان بیرون می‌رانند. هر چند در نهایت یکی از عاملان او بار دیگر آنها را به محل زندگی‌شان بازگرداند.^۶ شاید بتوان جنگ ابوالخطاب معافری و یارانش را با سپاه عباسی، رویارویی ائتلاف بربرها و اعراب جنوبی با اعراب شمالی دانست. چنان که پیش از جنگ مغمداس، مشاجره‌ای میان عمر بن یمکتن - از پیشوایان خوارج بربر که در همین جنگ کشته شد - با یکی از عرب‌ها در گرفته بود.^۷ سال‌ها بعد، جانشین ابوالخطاب، ابوحاتم ملزوزی، زعیم

اباضیان، پس از محاصره طولانی قیروان، ساکنان آن را وادار به ترک این شهر و حرکت به سمت مشرق نمود و مقداری آب و آذوقه به آنها داد.^۸

با گذشت زمان بر حجم و گستردگی مهاجرت اعراب افزوده می‌شد؛ هر چند در قرن سوم هجری، در نواحی ساحلی مدیترانه، اکثریت باز هم از آن بربرها بود؛ تغییر بافت جمعیتی مغرب و غلبه قومی اعراب از قرن پنجم هجری به بعد مشهود بود. در آغاز این قرن، قبایل عرب عدنانی بنی هلال بن عامر و بنی سلیم بن منصور و قحطانیان معقل، جُشم و سلول به افریقایه و مغرب هجوم آوردند و بر ساکنان قدیمی آن نواحی یعنی بربرها غلبه یافتند و بیشتر نواحی و شهرهای آن مناطق را تصرف کردند.^۹ دامنه این مهاجرت‌ها نه تنها تمام سرزمین‌های شمالی افریقا را در بر گرفت، بلکه به تدریج به بلاد سیاهان نیز کشیده شد. در زمان قلقشندی جماعتی از افراد قبیله عربی جُذام در بلاد بربر و سودان اقامت داشته‌اند.^{۱۰} در میان قبایل عرب بنی هلال، از پیشوایی اسطوره‌ای به نام ابو یزید یاد شده است. براساس داستان‌های آنها، بنی هلال از زمان ابو یزید شروع به گسترش، نه تنها در شمال افریقا، بلکه در صحرا و منطقه سودان کردند.^{۱۱}

خلاصه آن که مهاجرت اعراب تا زمانی که جنبه هجومی داشت و به استعمار زمین‌ها و استثمار موالی بربر منتهی می‌گشت، سبب ناخشنودی بربرها می‌شد؛ ولی پس از آن که بربرها به آن خو گرفتند و هجوم‌ها به هجرت تبدیل شد، به تدریج از میزان گرایش بربرها به افکار خوارج کاسته شد.

۲. خشم از نوع رابطه عرب‌ها با بربرها

مهاجرت‌های قبیله‌ای عرب در قرن‌های اول و دوم، غالباً به صورت هجوم انبوه لشکریان بود. ارسال این گونه لشکریان از شرق به غرب در دوره عباسیان هم ادامه داشت. بخش قابل توجهی از این لشکریان برای مقابله با شورش‌ها و تَمَردها و سرکوبی مقاومت‌های خوارج بربر در برابر حاکمیت اعراب گسیل می‌شدند. بنابراین، میان برافروخته‌شدن شعله نهضت خوارج در شمال افریقا و افزایش موج مهاجرت اعراب به آن سرزمین، رابطه‌ای متقابل وجود دارد.

دربارهٔ این که بربرها چرا در آغاز، حضور اعراب را در کنار خود به دشواری تحمل می‌کردند باید گفت بی‌تردید مهاجرت روزافزون قبایل عرب پیامدهای اقتصادی ناگواری برای قبایل بربر می‌توانست داشته باشد. به خصوص با توجه به نگرش منفی اعراب به بربرها و این که عرب‌ها غالباً فاقد مهارت‌های تولیدی نظیر کشاورزی و صنعت بودند و جز شمشیر را نمی‌شناختند.^{۱۲}

در بارهٔ رابطهٔ قبایل سکونت یافته عرب و بربرها اطلاعات قابل استنادی وجود ندارد. این دو قوم غالب و مغلوب با یکدیگر مراودات و دادوستدهایی داشته‌اند. ابن عبدالحکم می‌گوید: اعراب مهاجر با افارقه که ظاهراً مراد از آنها بربرهای برانس است در شهرها ممزوج شدند.^{۱۳} در حالی که از برخی دیگر از گزارش‌ها بر می‌آید که عرب‌ها در شهرها و بربرها در حاشیه شهرها زندگی می‌کرد؛ برای مثال در شهر نوبنیاد پلزمه گروهی از بنی تمیم و موالی آنها می‌زیستند که با اغلیبان مخالف بودند. همچنین در شهر بسیار آباد نقاوس^{۱۴} قومی از جُند عرب می‌زیستند و در حوالی آن بربرهایی از زَناتَه و اُورَبَه بودند. مردم آن قومی از عرب بنی ضَبّه بودند و پیرامون آن گروه‌هایی از بربرهای بنی زنداج و اقوام دیگر زندگی می‌کردند.^{۱۵}

علل اجتماعی قیام بربرها علیه والیان عرب

این علت‌ها در قالب دو متغیر قابل بررسی است:

۱. گسترش جمعیت شهرنشین و توسعه زندگی شهری

در دورهٔ حاکمیت مسلمانان بر شمال آفریقا، این منطقه از نظر جمعیت رشد بسیاری یافت و چنان که اشارت رفت به لحاظ تجاری شکوفا شد. در آفریقای شمالی پس از اسلام، شاهد به وجود آمدن شهرهای جدیدی نظیر مصر فسطاط، قیروان، تاهرت، سجلماسه، فاس، عباسیه، مهدیه، رقاده، زاب، زویله، منصوریه و قاهره هستیم.^{۱۶} گسترش شهرنشینی، هم برای بومیان بربر و هم برای حکمرانان و مهاجران عرب نتایج سودمندی در پی داشت. این نتایج سودمند نتیجه دو عامل بود: نخست، تغییر وضعیت زندگی بومیان

و برگزیدن تدریجی شهرنشینی به جای بادیه نشینی که نتیجه آن میل به رفاه و آسایش و گریز از فقر و تهیدستی است.^{۱۷} و دوم، خواست مهاجران و سیاست والیان عرب. برای مثال حسان بن نعمان (حک ۷۴ - ۸۶ ق / ۶۹۳ - ۷۰۵ م) در مغرب به نو مسلمانان بربر زمین‌هایی به تیول^{۱۸} داد تا برای کشت غلات و محصولات گوناگون از آنها استفاده کنند. حسان با این کار دو هدف مهم را در نظر داشت: ۱. مستقر ساختن قبایل در مناطق شناخته شده و مشخص که برای قدرت مرکزی قابل کنترل باشد و با آن ارتباط داشته باشد؛ ۲. توسعه اقتصاد بومی و افزایش تولید و در نتیجه، افزودن بر میزان مالیات.^{۱۹} همین سیاست سرآغاز توسعه شهرنشینی بود.

پیامدهای اقتصادی و سیاسی توسعه شهرنشینی

توسعه شهرنشینی در صورتی که سلطه استعمارگرانه حکمرانان عرب محدود می‌شد، قطعاً برای بربرها مطلوب می‌بود؛ در مقابل، تا زمانی که سلطه زمامداران عرب بر آن جا برقرار بود، منافع قابل توجهی را عاید حکمرانان و بازرگانان عرب می‌کرد؛ زیرا شهرها عموماً مراکز جذب جمعیت و در نتیجه، افزایش داد و ستد و انباشت ثروت و ارزش افزوده اموال غیر منقول و کالاها و خدمات است. بعلاوه، تولید صنعتی در شهرها به مراتب بیش از دهکده‌ها و بادیه‌هاست. توسعه شهری با مفهوم تولید و تجارت، رابطه‌ای مستقیم داشت. از سویی شهرنشینی موجب فراهم آمدن زمین‌های افزایش تولیدات صنعتی، کشاورزی و دامی و در نتیجه، رونق بازرگانی می‌شد و از سوی دیگر، در نتیجه رواج تجارت، گونه‌های مختلف شهرنشینی در شمال آفریقا حتی در نواحی شمالی صحرای بزرگ (مانند سجماسه و میزاب) تا سواحل نیجر پدید آمد. در میان شهرها، سجماسه از نظر تجاری مهم‌ترین موقعیت را داشت و بزرگترین دروازه به سوی شهرهای غربی سودان محسوب می‌شد. عمده‌ترین راه‌های تجاری که از صحرا می‌گذشت، به این شهر منتهی می‌شد.^{۲۰} دو ویژگی، موجب اهمیت اقتصادی شهر سجماسه شده بود؛ یکی نزدیک بودن به معادن طلا و نقره و دیگری موقعیت تجاری شهر. این شهر، بزرگترین

بازار برای بازرگانان بود. در بازارهایش محصولات مختلف آفریقاییه و مغرب و سودان از قبیل طلای غیر مسکوک، پنبه، نمک، آبنوس، پوست، چوب و برده سیاه و واردات مغرب و اندلس و همه مصنوعات معدنی و منسوجات و ظروف و روغن معامله می‌شد.^{۲۱}

در طول حکومت رستمیان و مدراریان، بازرگانی مغرب اوسط و اقصی به نحو چشمگیری شکوفا شد. پادشاهان یا پیشوایان خارجی مذهب بنی مدرار هم مانند رستمیان تاهرت، در این معاملات شرکت می‌کردند و حتی بیش از آن که خود را رهبر سیاسی به شمار آورند، بازرگان می‌شمردند؛ زیرا پس از اشغال سجماسه به دست ابوعبدالله شیعی و دستگیری یسع بن مدرار، امیر صفری مذهب آن جا به دست او، هنگامی که عبیدالله مهدی از حال و نسب او سؤال کرد، یسع پاسخ داد: من تنها فردی تاجرم!^{۲۲} مبادلات تجاری، سجماسه را محل اجتماع مردم از هر فرقه و نحله قرار داده بود. در آن جا گروه‌ها و دسته‌هایی از سودان، مغرب، اندلس و جماعتی از یهود حضور داشتند. رفاه اقتصادی مردم سجماسه، مورد توجه جغرافی‌دانان قرار گرفته بود. یاقوت می‌گوید: مردم این شهر، از توانگرترین افراد هستند.^{۲۳} ابن حوقل در شهر سجماسه، براتی به مبلغ ۴۲ هزار دینار طلا دیده است که به تاجری از اودغشت تعلق داشته و به تاجر دیگری از سجماسه داده است. او می‌افزاید که پیش از این، چنین حجمی از معامله مالی را در مشرق ندیده است و چون این حکایت را در بغداد بازگفته کسی باور نکرده است.^{۲۴} ابن حوقل همچنین می‌نویسد: شهرهای تاهرت و سجماسه در سال ۳۰۷ ق / ۹۲۰ م نیمی از عایدات خزانه دولت فاطمی را تأمین می‌کرد و این نتیجه تجارت آنها با کشورهای دیگر بود. سجماسه، به لحاظ موقعیت ممتازش همواره موضوع دعوی بین حکومت‌های مغرب و اندلس بود. خلفای اندلس که شهر سبته واقع در آن سوی جبل الطارق را در تصرف داشتند، می‌کوشیدند تا رأساً و یا با پیمان با دیگران رابطه خود را با سجماسه حفظ کنند؛ زیرا این شهر قرن‌ها یکی از مراکز داد و ستد طلا بوده است.^{۲۵}

شهر تاهرت، پایتخت خوارج رستمی نیز اهمیت بازرگانی فراوانی در شمال آفریقا داشت. این شهر بر راه‌های منتهی به جنوب مسلط بود و به علت موقعیت مهم تجاری، در

آن ایام «عراق مغرب»^{۲۶} و یا به قولی «بلخ مغرب»^{۲۷} لقب داشت. در این شهر گروه‌هایی از زناته که بازرگانانی صحرا گرد بودند و در کارهای تجاری عمده تبحر داشتند و از شبکه‌های موجود در مغرب یا سودان استفاده می‌کردند استقرار داشتند.^{۲۸}

اتمه رستمی، خود نیز شوق وافری به برقراری روابط تجاری با سرزمین‌های دیگر داشتند. دولت رستمی از جمله نخستین دولت‌های اسلامی قرون وسطی در شمال آفریقا بود که روابط و مناسبات اقتصادی و سیاسی با ملت‌های ماورای صحرای بزرگ برقرار کرد. جوهره این مناسبات در درجه نخست، اقتصادی بود، یعنی اقتصاد و تجارت و کوشش برای به دست آوردن سود، مهم‌ترین انگیزه برای گذشتن از صحرا و تحمل بسیاری از دشواری‌ها بود. ابن صغیر هنگام سخن گفتن از امام افلح بن عبدالوهاب (حک ۲۰۸ - ۲۴۰ ق / ۸۲۴ - ۸۵۵ م) می‌نویسد: وی گروهی را به ریاست یکی از یاران خود به نام محمدبن عرفه با هدایایی به سوی پادشاه سودان فرستاد.^{۲۹} وسیانی می‌نویسد: افلح به اندیشه دیدار از جوا^{۳۰} (= جوجو) افتاد؛ ولی پدرش او را از این کار بازداشت. هنگامی که خود به امامت رستمیان رسید، کوشید تا روابط تجاری و سیاسی دولت خود را با دولت سونگای واقع در حوضه رود نیجر گسترش دهد. لذا از آن جا دیدار کرد.^{۳۱}

در نتیجه پایه‌گذاری دولت مستقل رستمی، روابط اقتصادی و سیاسی میان اقلیم طرابلس که بخش شرقی این دولت بود و مردان و اموال فراوانی به تاهرت می‌فرستاد، با غرب و مراکز آفریقا گسترده و استوار گشت. این ارتباطات از دو راه مهم بازرگانی برقرار می‌شد: نخست از شهر طرابلس عبور می‌کردند و به جبل نفوسه می‌رفتند تا غدامس و از آن جا به تادمکه بر نهر نیجر؛ راه دوم دریاچه چاد را در واحه زویله به آن جا می‌پیوست و از آن جا به نقاط گوناگونی می‌رفتند تا به دریای مدیترانه می‌رسیدند.^{۳۲} براساس آنچه در منابع تاریخی آمده، در قرن سوم هجری روابط و پیوندها میان طرابلس و بلاد تکرور (سنگال) بسیار گسترده بوده است. شماخی ذکر کرده است که یک کاروان تجاری که از بلاد تکرور آمده بود به کوهستان نفوسه رسید. در آن جا حاکم کوهستان ابو عمر میمون بن محمد که از سوی رستمیان تعیین شده بود، هدیه‌ای به ارزش چهارصد دینار را که

کاروانیان به وی تقدیم نمودند رد کرد. شماخی افزوده است که این حاکم خود به تجارت با بلاد سودان اهتمام داشت و آن را تشویق می‌کرد.^{۳۳} از گفته‌های شماخی همچنین بر می‌آید که در روزگار رستمیان، روابط بازرگانی و فرهنگی میان اقلیم طرابلس و منطقه دریای چاد (سودان میانه یا آفریقای مرکزی) نیرومند بوده است. وی می‌گوید: حاکم کوهستان نفوسه ابوعبیده عبدالحمید جناونی که در زمان افلح رستمی بر آن جا حکم می‌راند، افزون بر زبان عربی و بربری، به زبان‌های آفریقایی همچون کانمی و غیر آن نیز سخن می‌گفت.^{۳۴}

همچنین باید گفت تشکیل حکومت‌های محلی خودمختار یا نیمه مستقل در شمال آفریقا، ضمن آن که خود از پیامدهای توسعه شهرنشینی بود، موجب به وجود آمدن شهرهای جدیدی می‌شد. برای مثال پس از تأسیس دولت اقلیبیان، قیروان توسعه خوبی یافت و دارای چهار شهر اقماری با نام‌های قصر قدیم، رقاده، صبره و منصوریه شد.^{۳۵} در مملکت رستمی نیز شهرهای آبادی وجود داشت؛ مانند تنس، وهران، شلف، مدینه خضراء، افکان، غزه، سوق ابراهیم، واریفن، اوزکی، غدیر، زلاغ، یلل، قصر فلوس، و کراو.^{۳۶}

۲. توسعه شهرنشینی و افزایش شورش

گسترش شهرنشینی از چند جهت می‌توانست به افزایش شورش قوم بربر شمال آفریقا بینجامد:

نخست آن که بادیه نشینان یا کوه نشینان را به هجوم بر شهرها به بهانه «خروج» و به انگیزه کسب غنائیم ترغیب نماید؛ چنان که باسورث معتقد است در تمام مراحل تاریخ بشر تا پیش از رواج سلاح گرم، مردمی که بر روی زمین کار می‌کرده‌اند، از مهاجمان بیابان‌ها و دشت‌ها، آسیب‌ها و زیان‌ها دیده‌اند.^{۳۷} مصداق بارز این امر در شمال آفریقا و در دوره مورد بحث، هجوم جنگجویان کوه‌نشین و رفجومه به قیروان به رهبری عاصم بن جمیل صفری در سال ۱۴۱ ق / ۷۵۸ م. بود که ویرانی و غارت شهر را نیز به دنبال داشت. و نیز غارت شهر طنجه به دست خوارج صفری مذهب تحت فرمان میسر مَطغری

در سال ۱۲۲ ق / ۷۳۹ م.^{۳۸}

دوم آن که بربرها را به ناامن کردن محیط‌های شهری برای اعراب و طرفداران خلافت مرکزی برای رسیدن به اهدافشان برانگیزد؛ نظیر آنچه در اواخر روزگار اموی و اوایل عصر عباسی یعنی روزگار حکومت عبدالرحمن بن حبيب فهری در طرابلس و اطراف آن گذشت.

سوم آن که بربرها را به مبارزه برای دستیابی به استقلال سیاسی و در نتیجه، ساخت شهرهای مستقل، آباد و پر رونق در مقابل شهرهای عربی تشویق نماید. زیرا از طریق تأسیس حکومت، امکان آباد کردن شهرها را می‌یافتند. از همین رو، به دنبال تأسیس شهر قیروان شاهد پیدایش شهرهای دیگری چون تاهرت، سجالماسه، فاس و مهدیه هستیم.

انگیزه‌های مالی

۱. حس غنیمت جویی

افزون بر شیوه‌های مشروع و معمول به دست آوردن منافع اقتصادی، حس غنیمت-جویی نیز که به خصوص در بربرهای بدوی نمود بیشتری داشت، زمینهٔ مساعدی برای پذیرش عقاید خوارج، به خصوص خوارج صفریه فراهم می‌کرد؛ زیرا صفریان - که صالح باجیه آنها را چپ‌گرا در مقایسه با اباضیان میانه‌رو خوانده است.^{۳۹} - در مغرب، عملکردی مشابه ازارقه در مشرق داشته‌اند.^{۴۰} و همان گونه که خوارج ازرقی در جنوب ایران، هزینهٔ آشوب آفرینی‌ها و لشکر کشی‌های خود را از راه غارت اموال مردمی که از نظر ایشان کافر و بد دین بودند به دست می‌آوردند.^{۴۱} صفریان مغرب نیز در موارد متعددی همین هدف را سرلوحهٔ کار خود قرار داده بودند.^{۴۲} اما این سخن، بدین معنا نیست که خوارج اباضی به طور کامل از این قاعده مستثنا و از انجام این گونه اعمال مبرا بوده‌اند. اخباری که به طور جسته و گریخته از فحوای منابع اباضی به دست می‌آید حاکی از وجود کشش‌های شدید غنیمت جویی اباضیان در جنگ‌هاست؛ هر چند به گفته همین منابع، پیشوایان آنها می‌کوشیدند تا حد ممکن پیروان خود را از این قبیل اعمال باز دارند.^{۴۳}

۲. فقر مالی

هر چند اطلاع دقیق و شفافی از میزان درآمد قبایل بربر وجود ندارد، اما از برخی نصوص و قراین می‌توان دریافت که سطح عمومی معیشت آنها در دوره پیش از تأسیس و توسعه شهرها و تشکیل حکومت پایین بوده است؛ از همین روست که برخی، جنبش خوارج را در شمال آفریقا قیام فقیران پابره‌نه دانسته‌اند.^{۴۴}

در باره میسر خفیر سرکرده شورشیان صُفری مذهب که در سال ۱۲۲ ق / ۷۳۹ م در طنجه دست به قیام زد گفته‌اند که وی روزگاری در قیروان آب می‌فروخت.^{۴۵} منابع اباضی درباره سپاهیان ابن رستم و دیگر گروه‌هایی که با ابوالخطاب همکاری می‌کردند نوشته‌اند: آنها در سالی سخت و آمیخته با گرسنگی و بی‌غذایی اقدام به خروج کردند و خداوند آنها را به ملخ‌ها یاری کرد.^{۴۶}

یکی از شواهدی که تهیدستی بربرها را در دوره تسلط خلفای عرب نشان می‌دهد، ماجرای خدعه عمرو بن حفص والی افریقیه با صفریان هوادار ابوقرّه مغیلی است. وی در جریان محاصره قیروان به وسیله ائتلاف خوارج در سال ۱۵۱ ق / ۷۶۸ م با پرداخت مبلغ چهل هزار دینار به ابوقرّه صفری - به تعداد نیروهای چهل هزار نفری او - که در طبنه مستقر بود و نیز پرداخت چهار هزار دینار به پسرش با آنها صلح کرد و همین مبلغ ناچیز سرانه موجب شد سپاه عظیم او پراکنده شود و از طبنه کوچ کند.^{۴۷} به روایت ابن خلدون ابوقرّه حتی حاضر شد با دریافت این مبلغ ناچیز با سپاه ابن رستم اباضی بجنگد و او را شکست دهد؛ چنان که ابن رستم شکست خورد و به تاهرت گریخت.^{۴۸}

شدت و ضعف شورش‌ها و قیام‌های خوارج در برخی موارد، تابعی از عامل اقتصادی و وجود یا عدم منافع هر چند اندک مالی برای بربرها بوده است؛ مثلاً در سال ۱۹۶ ق/ ۸۱۱ م ابن اغلب، پسرش عبدالله را به زمامداری طرابلس غرب تعیین کرد؛ ولی سپاهیان عرب بر او شوریدند و او را در خانه‌اش محاصره نمودند و سپس به این شرط که از شهر بیرون برود با او صلح کردند. در حالی که بربرها به حمایت عبدالله برخاستند و با سپاهیان عرب او در افتادند و آنها را شکست دادند. دلیل اصلی حمایت بربرها از عبدالله اغلبی آن بود که

وی برای ایشان مقرر تعیین کرده بود.^{۴۹}

این در حالی است که در مناطق دیگری از مغرب که بربرها از مشکلات اقتصادی در رنج نبودند، کمتر گرایشی به سمت عقاید خارجی مشاهده می‌کنیم. چنان که قبایل کتامه و سنه‌هاجه که بعدها از هواداران فاطمیان شدند، علاوه بر استقلال سیاسی، به واسطه وجود محصولات زراعی و تربیت احشام، دارای استقلال اقتصادی هم بودند و از شورش‌های خوارج که از قرن دوم هجری افریقیه و مغرب را فرا گرفته بود به دور مانده بودند.^{۵۰}

یکی از راه‌های برون رفت بربرها از وضعیت نابسامان اقتصادی آن بود که بکوشند خود را از قید مالیات‌های ناعادلانه خلفای عرب رها سازند، زیرا این مالیات‌ها نه تنها توسعه اقتصادی را برای آنها به دنبال نداشت، بلکه در حقیقت ابزار بهره‌کشی از بربرها بود.^{۵۱} به نظر می‌رسد میان افزایش مقدار جزیه و خراج از سوی خلفای اموی در سرزمین‌های مختلف و گرایش مردم این سرزمین‌ها به عقایدی چون خارجی‌گری می‌توان ارتباط برقرار کرد؛ چنان که از آغاز فتوحات نیز همواره موضوع افزایش خراج و جزیه در شمال آفریقا با افزایش میزان نارضایتی و حتی احتمال شورش بربرها همراه بود. طبری روایتی از مرز شکنی والیان عرب در مسأله خراج در افریقیه از روزگار عثمان بن عفان و در زمان ولایت عبدالله بن سعد ابن ابی سرح نقل کرده است؛ امری که موجب شد یک گروه افریقی خواستار برکناری ابن ابی سرح شوند. عثمان این کار را انجام داد و فرمان داد اموالی میان آنها توزیع کنند.^{۵۲}

نتیجه

قیام‌های مکرر علیه عاملان و کارگزاران اموی در افریقیه و قتل یا راندن آنها از سوی بربرها و تشکیل دولت‌های خود مختار، نتیجه ناخشنودی بومیان شمال آفریقا از اوضاع اقتصادی و مالی و سیاست‌های مالی والیان همچون کوچ‌دادن قبایل برتری جوی عرب، بالا بردن مقدار جزیه و خراج، اخذ خراج از افرادی که بر طبق ضوابط شرعی نمی‌بایست

آن را بپردازند، اخذ مالیات‌های نامشروع و شدت عمل در وصول آن بوده است. طبیعی است که تحمل چنین اوضاعی برای بربرهای آزاد و تسلیم‌ناپذیر آسان نبوده است.

پی نوشت

۱. عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم، *فتوح مصر و اخبارها* (قاهره، مکتبه مدبولی، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م) ص ۲۲۵.
۲. محمدعلی چلونگر، *زمینه های پیدایش خلافت فاطمیان* (قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۶۸ ش) ص ۱۲۴.
۳. عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم، *پیشین*، ص ۲۱۰ - ۲۲۵.
۴. ابو عبیدالله بن عبدالعزیز بکری، *المسالك و الممالک*، به کوشش جمال طلبه (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۲۴ ق / ۲۰۰۳ م) ج ۲، ص ۲۷۴.
۵. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر*، به کوشش خلیل شحاده و سهیل زکار (بیروت، دارالفکر، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م) ج ۶، ص ۲۸۳.
۶. لواب بن سلام لواتی، *بدء الاسلام و شرایع الدین*، به کوشش ورنر شوارتز و شیخ سالم بن یعقوب (بیروت، دار اقرأ للنشر و التوزیع و الطباعة، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م) ص ۱۲۰.
۷. همان، *پیشین*، ص ۱۲۰ - ۱۲۱.
۸. همان، ص ۱۳۰.
۹. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *پشین*، ج ۷، ص ۵۹؛ طاهر احمد زاوی، *تاریخ الفتح العربی فی لیبیا* (بیروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۳ م) ص ۲۲۶ - ۲۳۰.
۱۰. ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی، *صبح الاعشی فی صناعة الانشاء*، به کوشش

یوسف علی طویل (دمشق، دارالفکر، ۱۹۸۷ م) ج ۱، ص ۳۸۷.

۱۱. فهمی سعد، *انتشار الاسلام فی افریقا فی العصور الوسطی* (بیروت، عالم الکتب،

۱۴۲۲ ق / ۲۰۰۱ م) ص ۸۲.

۱۲. ابوالربیع سلیمان کلامی، *الاكتفاء بما تضمنه من مغازی رسول الله و الثلاث الخلفاء*. به

كوشش محمد كمال‌الدین عزالدین علی (بیروت، عالم الکتب، ۱۹۹۷ م) ج ۲، ص ۱۲۴؛ علی بن

برهان الدین حلبی، *انسان العیون فی سیرة الامین و المؤمن*، به كوشش عبدالمعطی امین

قلعجی (کراچی، جامعه‌الدراسات الاسلامیة، ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۹ م) ج ۱، ص ۳۶۵. و ج ۲،

ص ۱۸۱.

۱۳. عبدالرحمن بن عبدالله بن عبدالحکم، *پیشین*، ص ۲۲۵.

۱۴. محمد بن عبدالله ادیسی، *نزہة المشتاق فی احتراق الافاق*، به كوشش الزببق (بیروت،

عالم الکتب، ۱۹۸۹ م) ج ۱، ص ۲۶۴.

۱۵. عثمان كعاک، *موجز التاريخ العام للجزائر من العصر الحجري الى الاحتلال الفرنسي*

(بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۲۰۰۳ م) ص ۱۱۵.

۱۶. برای مثال، مصر فسطاط را عمرو بن عاص بنا کرد (ابوعبدالله یاقوت حموی، *معجم-*

البلدان، ج ۴، ص ۲۶۴؛ محمود بن عمر زمخشری، *القاتق فی غریب الحدیث*، به كوشش علی

محمدالبجاوی و محمدابوالفضل ابراهیم (بیروت، دارالمعرفة، بی تا) ج ۳، ص ۱۱۶؛ قیروان را

عقبة بن نافع فهري ساخت و آن، معرّب واژه فارسی کاروان است. (صدیق بن حسن فنوجی،

ابجرالعلوم، به كوشش عبدالجبار زکار (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۹۷۸ م)، ج ۳، ص ۸۶؛

عباسیه و رقاده را ابراهیم بن اغلب، نزدیک قیروان بنا نهاد (یاقوت، *پیشین*، ج ۴، ص ۷۵؛

ابوعبدالله محمد بن عبدالله بن اَبّار، *الحلّة السیراء فی اشعار الامراء*، به كوشش حسین مؤنس

(قاهره، دارالمعارف، ۱۹۸۵ م) ج ۱، ص ۸۵. جریان شهرسازی در شمال آفریقا را می توان به

همین جریان در عراق روزگار عباسی مانند کرد. هاشمیه، رافقه، الجدیة و متوکلیه در سرزمین بین‌النهرین ساخته شد. (ر. ک: عبدالحی بن احمد بن عماد حنبلی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، به کوشش شعیب ارناووط و محمد نعیم العرقسوسی (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۳ ق) ج ۱، ص ۱۹۴؛ یاقوت حموی، *پیشین*، ج ۳، ص ۱۵ و ج ۴، ص ۴۰۶ و ج ۵، ص ۱۵۲) و واسط نیز در عصر اموی به وسیله حجاج بن یوسف ثقفی ساخته شد. (عبدالرحمن سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، به کوشش محمد محیی‌الدین عبدالحمید (مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ ق / ۱۹۵۲ م) ص ۲۱۵) که می‌توان به لحاظ زمان ساخت، آنرا همسنگ قیروان در شمال آفریقا دانست. این در حالی است که در نواحی شرقی یعنی ایران، تنها شهر مهمی که در دوران اسلامی ساخته شد، شیراز بود. (ادریسی، *پیشین*، ج ۱، ص ۴۰۵).

۱۷. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *پیشین*، ج ۱، ص ۴۵۰.

۱۸. ابو عبدالله مالکی، *ریاض النفوس فی طبقات علماء القیروان و افریقیه و زهادهم و نساکهم و سیر من اخبارهم و فضائلهم و اوصافهم*، به کوشش بشیر بکوش و محمد-العروسی‌المطوی (بی‌جا، دارالغرب، ۱۴۱۴ ق / ۱۹۹۴ م) ج ۱، ص ۳۶.

۱۹. عبدالواحد ذنون طه، خلیل ابراهیم سامرائی و ناطق صالح مطلوب، *تاریخ المغرب العربی* (بیروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۴ م) ص ۱۰۹.

۲۰. ابواسحاق ابراهیم اصطخری، *مسالك و ممالک*، ترجمه فارسی، به اهتمام ایرج افشار (تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸) ص ۴۲.

۲۱. ابوالقاسم جیهانی، *اشکال العالم*، ترجمه عبدالسلام کاتب، مقدمه و تعلیقات فیروز منصوری (تهران، به نشر، ۱۳۶۸) ص ۶۳.

۲۲. عزالدین بن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، به کوشش ابوالفداء عبدالله القاضی (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م) ج ۶، ص ۴۶۰.

٢٣. ابو عبدالله ياقوت حموى، *پيشين*، ج ٣، ص ١٩٢.
٢٤. محمد بن على ابن حوقل، *صورة الارض* (ليدن، بريل، ١٨٧٣ م) ص ٩٩.
٢٥. ناشناس، *الاستبصار فى عجائب الامصار (وصف مكة و المدينة و مصر و بلاد المغرب)* به كوشش سعد زغلول عبدالحميد (بغداد، دارالشؤون العامة، ١٩٨٦ م) ص ٣٠٢؛ *حدود العالم*، ص ١٧١؛ نیز ر. ك: ذنون طه، *دراسات فى تاريخ و حضارة المغرب الاسلامى* (بيروت، دارالمدار الاسلامى، ٢٠٠٤ م) ص ٨٠.
٢٦. ابو عبدالله ياقوت حمودى، *پيشين*، ج ٢، ص ٨.
٢٧. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسى، *احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم* (قاهره، مكتبة مدبولى، ١٤١١ ق / ١٩٩١ م) ص ٢٢٨.
٢٨. كالين مك ايودى، *اطلس تاريخ أفريقيا*، ترجمه فريدون فاطمى (تهران، نشر مركز، ١٣٦٥) ص ٧٣.
٢٩. ابن صغير، *اخبار الائمة الرستميين*، به كوشش محمد ناصر و ابراهيم بحاز (قسنطينه، بى تا، ١٩٨٦ م) ص ٣١.

30. Joa

٣١. ابوالربيع سليمان بن عبدالسلام و سيانى، *سير مشايخ المغرب*، به كوشش اسماعيل العربى (الجزاير، *ديوان المطبوعات الجامعية*، ١٩٨٥ م) ص ٣٢.
٣٢. ابو عبدالله بن عبدالعزيز بكرى، *المغرب فى ذكر بلاد افريقية و المغرب*، به كوشش ديسلان (الجزاير، المطبعة الحكومية، ١٨٥٧ م) ص ١١ - ١٨٢.
٣٣. احمد بن سعيد شماخى، *سير المشايخ*، به كوشش احمد بن سعود الشيبانى (مسقط، وزارة التراث القومى و الثقافة، ١٤٠٧ ق / ١٩٨٧ م) ص ٩٠ - ٩١.

۳۴. احمد بن سعید شماخی، پیشین، ص ۵۲.
۳۵. شمس‌الدین محمد انصاری دمشقی، *نخبة الدهر فی عجائب البر و البحر* (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸ م) ص ۳۴۱.
۳۶. سلیمان بن عبدالله نفوسی بارونی، *الازهار الرياضية فی ائمه و ملوک الاباضية*، به کوشش محمد علی صلیبی (عمان، وزارة التراث القومي، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م) ج ۲، صص ۹۵ - ۱۰۶؛ عثمان کعاک، پیشین، ص ۱۲۰.
۳۷. فرای، ن. ر، *تاریخ ایران پژوهش دانشگاه کمبریج*، ج ۴، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۸) ج ۴، ص ۱۶۶.
۳۸. ابواسحاق ابراهیم بن قاسم رقیق قیروانی، *تاریخ افریقیه و المغرب*، به کوشش منجی کعبی، (تونس، بی‌نا، ۱۹۶۸ م) ص ۱۴۰ - ۱۴۱؛ عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، پیشین، ج ۶، ص ۱۵۰.
۳۹. صالح باجیه، *الاباضیه بالجرید فی العصور الاسلامیه الاولی*، بحث تاریخی مذهبی (تونس، داربوسلامه للطباعة و النشر، ۱۳۹۶ ق / ۱۹۷۶ م) ص ۲۹.
۴۰. عبدالمنعم ماجد، *التاریخ السیاسی للدولة العربیة عصر الخلفاء الامویین* (قاهره، مکتبه الانجلو المصریة، ۱۹۸۲ م) ص ۲۸۸.
۴۱. عبدالحمید بن هبة الله بن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه* (قم، کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۰۴ ق) ج ۵، ص ۷۶.
۴۲. ابوالعباس احمد بن علی قلقشندی، *صبح الاعشى فی صناعة الانشاء*، به کوشش یوسف علی طویل، (دمشق، دارالفکر، ۱۹۸۷ م) ج ۵، ص ۲۷۵.
۴۳. لوابن سلام لواتی، پیشین، ص ۱۲۹؛ ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، *طبقات المشایخ بالمغرب*، به کوشش ابراهیم طلائی (قسنطینه، مطبعة البعث، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م) ج ۲،

ص ۳۱ - ۳۷.

۴۴. مسعود جلالی مقدم، *تنها بازماندگان خوارج جستاری در تاریخ و معتقدات اباضیه* (تهران، نگاه سبز، ۱۳۷۹) ص ۶۵، به نقل از: P ۱۷ Storthmann, Berber and Islam,
۴۵. خلیفه بن خیاط عصفری، *تاریخ خلیفه بن خیاط*، به کوشش اکرم ضیاء العمری (دمشق، بیروت، دارالقلم، موسسه الرساله، ۱۳۹۷ ق) ص ۳۶۸ - ۳۷۰.
۴۶. ابوالعباس احمد بن سعید درجینی، *پیشین*، ج ۲، ص ۲۸.
۴۷. عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *پیشین*، ج ۶، ص ۱۴۷.
۴۸. همان.
۴۹. عزالدین بن اثیر، *پیشین*، ج ۵، ص ۳۹۲.
۵۰. محمود اسماعیل عبدالرزاق، *الخوارج فی بلاد المغرب حتی منتصف القرن الرابع- الهجری* (الدار البيضاء، دارالثقافة، ۱۹۷۶ م) ص ۲۳۷.
۵۱. ادموند کلیفورد با سورت، *تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان*، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷) ص ۸۶.
۵۲. محمد بن جریر طبری، *تاریخ الامم و الملوک* (بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۴۰۷ ق) ج ۲، ص ۵۹۹؛ عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، *پیشین*، ج ۶، ص ۱۱۸ - ۱۱۹.

منابع

- _ ابن اثار، ابو عبدالله محمد بن عبدالله، *الحلّة السیراء فی اشعار الامراء*، به كوشش حسين مؤنس (قاهره، دارالمعارف، ۱۹۸۵ م).
- _ ابن ابی الحديد، عبدالحميد بن هبة الله، *شرح نهج البلاغه* (قم، كتابخانه آيت الله مرعشي، ۱۴۰۴ ق).
- _ ابن اثير، عزالدين، *الكامل فی التاريخ*، به كوشش ابوالفداء عبدالله القاضي (بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۵ ق / ۱۹۹۵ م).
- _ ابن حوقل، محمد بن علي، *صورة الارض* (ليدن، بريل، ۱۸۷۳ م).
- _ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، *العبر و ديوان المبتدأ و الخبر في تاريخ العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوى السلطان الاكبر*، به كوشش خليل شحادة و سهيل زكار (بيروت، دارالفكر، ۱۴۰۱ ق / ۱۹۸۱ م).
- _ ابن سلام، لوأب لواتي، *بدء الاسلام و شرايع الدين*، به كوشش ورنر شوارتز و شيخ سالم بن يعقوب (بيروت، دار اقرأ للنشر و التوزيع و الطباعة، ۱۴۰۵ ق / ۱۹۸۵ م).
- _ ابن صغير، *اخبار الائمة الرستميين*، به كوشش محمد ناصر و ابراهيم بحاز (قسنطينه، بى تا، ۱۹۸۶ م).
- _ ابن عبدالحكم، عبدالرحمن بن عبدالله، *فتوح مصر و اخبارها* (قاهره، مكتبة مدبولي، ۱۴۱۱ ق / ۱۹۹۱ م).
- _ ابن عماد حنبلي، عبدالحى بن احمد، *شذرات الذهب في اخبار من ذهب*، به كوشش شعيب ارناؤوط و محمد نعيم العرقسوسى (بيروت، دارالكتب العلمية، ۱۴۱۳ ق).

- ادیسی، محمد بن عبدالله، *صفة المغرب و ارض السودان و مصر و الاندلس*، به کوشش دوزی و دخویه (لیدن، بریل، ۱۹۶۷ م).
- اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، *المسالك و الممالک*، به کوشش دخویه (لیدن، بریل، ۱۹۶۷ م)؛ ترجمه فارسی، به کوشش ایرج افشار (تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸ ش).
- انصاری دمشقی، شمس‌الدین محمد، *نخبة الدهر فی عجائب التبر و البحر* (بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۸ م).
- باجیه، صالح، *الاباضیة بالجرید فی العصور الاسلامیة الاولى*: بحث تاریخی مذهبی (تونس، داربوسلامه للطباعة و النشر، ۱۳۹۶ ق / ۱۹۷۶ م).
- بارونی، ابوالربیع سلیمان بن عبدالله نفوسی، *الازهار الریاضیة فی ائمه و ملوک الاباضیة*، به کوشش محمد علی صلیبی (عمان، وزارت التراث القومي، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م).
- باسورث، ادmond کلیفورد، *تاریخ سیستان از آمدن تازیان تا برآمدن دولت صفاریان*، ترجمه حسن انوشه (تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۷ ش).
- بکری، ابو عبید عبدالله بن عبدالعزیز، *المسالك و الممالک*، به کوشش جمال طلبه (بیروت، دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۴ ق / ۲۰۰۳ م).
- _____، *المغرب فی ذکر بلاد افریقیة و المغرب*، به کوشش دیسلان (الجزایر، المطبعة الحکومیة، ۱۸۵۷ م).
- جلالی مقدم، مسعود، *تنها بازماندگان خوارج. جستاری در تاریخ و معتقدات اباضیة* (تهران، نگاه سبز، ۱۳۷۹).
- جیهانی، ابوالقاسم، *اشکال العالم*، ترجمه عبدالسلام کاتب، با مقدمه و تعلیقات فیروز منصور (تهران، به نشر، ۱۳۶۸).

- چلونگر، محمد علی، *زمینه‌های پیدایش خلافت فاطمیان* (قم، پژوهشکده حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۱).
- حلبی، علی بن برهان الدین، *انسان العیون فی سیرة الامین المأمون* (السیرة الحلبیه)، به کوشش طه عبدالرؤوف سعد (بیروت، دارالمعرفة، ۱۴۰۰ ق).
- درجینی، ابوالعباس احمد بن سعید، *طبقات المشایخ بالمغرب*، به کوشش ابراهیم طلائی (قسنطینه، مطبعة البعث، ۱۳۹۴ ق / ۱۹۷۴ م).
- ذنون طه، عبدالواحد، سامرائی، خلیل ابراهیم و مطلوب، ناطق صالح، *تاریخ المغرب العربی* (بیروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۴ م).
- _____، *دراسات فی تاریخ و حضارة المغرب الاسلامی* (بیروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۴ م).
- رقیق قیروانی، ابواسحاق ابراهیم بن قاسم، *تاریخ افریقیه و المغرب*، به کوشش منجی کعبی (تونس، بی نا، ۱۹۶۸ م).
- زاوی، طاهر احمد، *تاریخ الفتح العربی فی لیبیا* (بیروت، دارالمدار الاسلامی، ۲۰۰۳ م).
- زمخشری، محمود بن عمر، *الفائق فی غریب الحدیث*، به کوشش علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت، دارالمعرفة، بی تا).
- زمخشری، محمود بن عمر، *الفائق فی غریب الحدیث*، به کوشش علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت، دارالمعرفة، بی تا).
- سیوطی، عبدالرحمن، *تاریخ الخلفاء*، به کوشش محمد محیی الدین عبدالحمید (مصر، مطبعة السعادة، ۱۳۷۱ ق / ۱۹۵۲ م).
- شماخی، احمد بن سعید، *سیر المشایخ*، به کوشش احمد بن سعود الشیبانی (مسقط، وزارة التراث القومي و الثقافة، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م).

- _ طبرى، محمد بن جرير، *تاريخ الامم والملوك* (بيروت، دارالكتب العلمية، ١٤٠٧ ق).
- _ عبدالرزاق، محمود اسماعيل، *الخوارج فى بلاد المغرب حتى منتصف القرن الرابع الهجرى* (الدار البيضاء، دارالثقافة، ١٩٧٦ م).
- _ عصفرى، خليفة بن خياط، *تاريخ خليفة بن خياط*، به كوشش اكرم ضياء العمرى (دمشق، بيروت، دارالقلم، مؤسسه الرسالة، ١٣٩٧ ق).
- _ فرأى، ن. ر، *تاريخ ايران پژوهش دانشگاه كمبريج*، ج ٤، ترجمه حسن انوشه (تهران، اميركبير، ١٣٧٨).
- _ فهمى سعد، *انتشار الاسلام فى افريقيا فى العصور الوسطى* (بيروت، عالم الكتب، ١٤٢٢ ق / ٢٠٠١ م).
- _ قلقشندى، ابوالعباس احمد بن على، *صحيح الاعشى فى صناعة الانشاء*، به كوشش يوسف على طويل (دمشق، دارالفكر، ١٩٨٧ م).
- _ قنوجى، صديق بن حسن، *ابجد العلوم الوشى المرقوم فى بيان احوال العلوم*، به كوشش عبدالجبار زكار (بيروت، دارالكتب العلمية، ١٩٧٨ م).
- _ كلاعى، ابوالربيع سليمان، *الاكتفاء بما تضمنه من مغازى رسول الله و الثلاثة الخلفاء*، به كوشش محمد كمال الدين عزالدين على (بيروت، عالم الكتب، ١٩٩٧ م).
- _ مالكى، ابو عبدالله، *رياض النفوس فى طبقات علماء القيروان و افريقيه و زهادهم و نساكهم و سير من اخبارهم و فضائلهم و اوصافهم*، به كوشش بشير بكوش و محمد العروسى المطوى (دارالغرب، ١٤١٤ ق / ١٩٩٤ م).
- _ مقدسى، ابو عبدالله محمد بن احمد، *احسن التقاسيم فى معرفة الاقاليم* (قاهره، مكتبة مدبولى، ١٤١١ ق / ١٩٩١ م).
- _ مك ايودى، كالين، *اطلس تاريخ افريقيا*، ترجمه فريدون فاطمى (تهران، نشر مركز،

(۱۳۶۵).

- _ ناشناس، *الاستبصار في عجائب الامصار (وصف مكة و المدينة و مصر و بلاد المغرب)*، به كوشش سعد زغلول عبدالحميد (بغداد، دار الشؤون العامة، ۱۹۸۶ م).
- _ _____، *حدود العالم من المشرق الى المغرب*، مقدمه، بار تولد، تعليقات مينورسكى، ترجمه مير حسين شاه (تهران، انتشارات دانشگاه الزهراء (س)، ۱۳۷۲).
- _ وسيانى، ابوالربيع سليمان بن عبدالسلام، *سير مشايخ المغرب*، به كوشش اسماعيل العربى (الجزاير، ديوان المطبوعات الجامعية، ۱۹۸۵ م).
- _ ياقوت حموى، شهاب الدين ابو عبدالله، *معجم البلدان*، به كوشش حسن حبشى (بيروت، دارالفكر، بى تا).